



بارها به من می گفتند
تو از دامن خوست
نمی آید. می گفتم من
با دامن اعتماد به
نفسم پایین می آید.
از آرایش بدم می آمد،
حس خیلی بدی
داشتیم و فکر می کردم
مثل دلک‌ها می شوم

گفت‌وگو با فردی که تغییر جنسیت داد تا هویت خود را پیدا کند

«نقاب» ۲۰ ساله

ترانس‌سکچوال یعنی اختلال هویت جنسی. مهم‌ترین مشکل انسان‌ها سر هویت‌شان است. آدم تا هویت خودش نباشد آرامش ندارد، در هیچ زمینه‌ای نمی‌تواند موفق باشد. زندگی برایش پوچ می‌شود. متأسفانه زمانی می‌گوییم فلانی تغییر جنسیت داده است یک‌دفعه دیدگاه‌ها نسبت به او تغییر می‌کند. درحالی‌که در جامعه ما نزدیک به ۲۵ سال است که دارد این اتفاق می‌افتد و اولین بار خانم مریم جهان‌آرا در کشور مجوز تغییر جنسیت را از امام خمینی (ره) گرفتند.

🌟 از کی متوجه شدید با سایر همسن و سالان تان متفاوت هستید؟

«ترانس‌سکچوال» ندارند و او را سوژه می‌کنند. قول می‌دهم بدون ذکر نام و چاپ عکسش مصاحبه کنم و او می‌پذیرد تا به قول خودش تابوی «تغییر جنسیت» شکسته شود. قرار گفت‌وگو با او را زمانی که کسی در دفتر پاسارگاد حضور ندارد، می‌گذارم. حس غریبی دارم. قرار است با کسی مصاحبه کنم که زمانی زن بوده و حالا مرد است. احساس می‌کنم باید چهره زنانه‌ای داشته باشد. در همین فکرها هستم که در می‌زند و وارد می‌شود و آن چیزی که می‌بینم هیچ شباهتی به زن ندارد.

🌟 ترانس‌سکچوال یعنی چی؟

🌟 گروه جامعه

۳۰ سال دختر بوده است؛ نامش، دوستانش، لباس‌هایش، سرگرمی‌هایش همه و همه دخترانه بوده است. همه او را در فامیل با نام و ظاهر دخترانه‌اش می‌شناختند ولی بطن وجودش دختر بودن را دوست نداشته و آنچه دیگران از او می‌دیدند با آنچه در ذهن او می‌گذشته فرسنگ‌ها فاصله داشته است. تا اینکه تصمیم به «تغییر جنسیت» می‌گیرد و پس از سال‌ها به آرزویش می‌رسد. او حالا ۵ سال است ظاهر و دنیایش کاملاً مردانه شده است. قرار گفت‌وگو با او آسان نیست، چون معتقد است هنوز مردم درک درستی از آدم‌های



باردار که شدم از تمام بدنم تاول‌های درشتی بیرون ریخت که بعدا پزشکم گفت چون بدن تو می‌خواسته بچه را پس بزند نمی‌توانسته تحمل بیرون ریخته است



من و همسر از تباط محدودی باهم داشتیم. همسر ما تمام وجود دوستم داشت. خانواده‌اش هم بسیار با درک و با شعور بودند. اما وقتی می‌دیدم نمی‌گذارد جدا شویم با خودم گفتم اگر بچه به دنیا بیاید شاید همه چیز عوض شود.

زمانی باردار شدید چه حس و حالی داشتید؟

باردار که شدم از ماه دوم بارداری از تمام بدنم به جز صورت تاول‌های درشتی بیرون ریخت که آبدار بودند و خارش شدیدی داشت. اینجا پیش دکتر پوست رفتم دو جاز دستم را نمونه برداری کرد. آزمایشگاه مسورد غیر نرمالی در آن ندیده نبود و نفهمیدند بعدا پزشکم گفت چون بدن تو می‌خواسته بچه را پس بزند و نمی‌توانسته تحمل کند چنین تاول‌هایی بیرون ریخته است. جالب اینکه در دوره بارداری‌ام همه چیز طبیعی بود اما بچه ۸ ماهه دنیا آمد که همه فکر می‌کردند بچه می‌میرد اما با اینکه زیر دو کیلو بود هیچ مشکلی پیدا نکرد.

می‌گویند مادرها حس مادرانه دارند، شما چنین حسی داشتید؟

بلاخره وقتی آن موجود ۸ ماه در بدن من زندگی کرده و حسش می‌کردم حس فوق‌العاده‌ای داشتم و با تمام وجود به بچه‌ام دل بستم. ولی هرگز نمی‌توانم اسم این حس را حس مادرانه بگذارم و بیشتر می‌گویم عشق به فرزند. حتی زمانی می‌خواستم به این بچه شیر بدهم حس خوبی نداشتم و اصلا لذت نمی‌بردم طوری شد که خودم جداگانه شیر را می‌دوشیدم و تو پستانک به بچه می‌دادم. ولی با تمام وجودم عاشق این بچه بودم. یعنی تنها چیزی که اگر برگردم به گذشته قطعاً تکرارش می‌کنم به دنیا آوردن پسر است. چون معتقدم خدا خواست من به واسطه این بچه زنده بمانم.

بعد از به دنیا آمدن بچه دیگر ساز جدایی نزدیدی؟

چرا! بچه یکی دو ماهه بود که می‌خواستم جدا بشم اما همسر بچه را بهانه کرد و گفت اگر این کار را نکنی بچه را از تو می‌گیرم. من هم فوق‌العاده به بچه وابسته بودم و با خودم می‌گفتم این بچه فردا بزرگ شود چه تصویری از من خواهد داشت. دوباره خودم را با بچه دلخوش کردم. اما مطلقاً با دوست و آشنا ارتباطی نداشتم. ارتباطم فقط در حد خانواده خودم و همسر بود. بعد از آن هر شب به بهانه بچه‌ام می‌رفتم توی اتاقش و همان جا می‌خوابیدم. واقعا نمی‌توانستم کنار همسر بخوابم چون به حدی حس نفرت داشتم که می‌ترسیدم کاری دست خودم و او بدهم.

چه زمانی فهمیدید امکان تغییر جنسیت وجود دارد؟

به یکی از دوستانم که خارج از کشور بود از مشکلاتم گفتم، گفت افرادی که چنین حالت‌هایی دارند، می‌توانند عمل تغییر جنسیت انجام دهند. در گوگل سرچ کردم و خواندم، دیدم واقعا دارد من را توصیف می‌کند. آن لحظه انگار آب جوش روی سرم ریختند.

چرا؟

چون من همسر و بچه داشتم، توی یک شهر کوچک زندگی می‌کردم و خیلی سخت بود. اما وقتی فهمیدم راه دارد دیگر نتوانستم تحمل کنم. ۲۴ ساعت هنگ بودم و گریه می‌کردم. اولین نفر با همسر در میان گذاشتم چون حق قانونی‌اش بود که بداند. گفتم می‌دانم که در این چند سال خیلی زجر کشیدی. تو هم مردی

ابراز کنم و نه می‌توانستم به خودم اجازه دهم از کسی سوءاستفاده کنم. چون خانم‌ها در یک محیط زنانه جلوی هم لباس عوض می‌کنند، باهم استخر می‌روند ولی من در چنین فضاهایی خجالت می‌کشیدم و همیشه سرم را پایین می‌انداختم و سال‌ها به همین علت استخر نرفتم.

در چنین محیط‌هایی احساس معذب بودن می‌کردید؟

خیلی زیاد. درست مثل زمانی که یک مرد وارد چنین فضاهایی شود چه حسی دارد؟ همیشه می‌گفتم آن‌ها که نمی‌دانند من چه حسی دارم اما من که می‌دانم، حالم خیلی بد می‌شد. از طرفی زمانی به آن‌ها نگاه می‌کردم می‌ترسیدم طرف بفهمد که دیدگاهم چگونه است. برای همین قید این جور جاها را زدم. در کل برای من قضیه هویتم خیلی مهم بود و من را در زندگی فلج کرده بود. بارها به این موضوع فکر کردم اما چون نمی‌دانستم چنین راهی وجود دارد سعی می‌کردم خودم را تطبیق بدهم. فقط در همین حد می‌دانستم که می‌گفتند فلان دختر روحیات مردانه دارد یا فلان پسر روحیات دخترانه دارد. از زمانی که اینترنت باب شد هر چه جست‌وجو می‌کردم که ببینم راهی وجود دارد نمی‌دیدم. من تلاش‌های زیادی برای اینکه حالم خوب شود کردم و راهی نبود که نرفته باشم حتی ازدواج کردم و بچه‌دار شدم.

چگونه با این شرایط ازدواج کردید؟

من ازدواج کردم یک پسر ۱۰ ساله هم دارم و پسرم قوی‌ترین حامی من تا الان بوده و بهتر از همه من را درک می‌کند. خانواده‌ام فکر می‌کردند با ازدواج همه چیز درست می‌شود اما دقیقاً هفته سوم بعد از ازدواج می‌خواستم جدا شوم. اما خانواده‌ها زیر بار نمی‌رفتند. من هیچ تمایلی به همسر نداشتم و او هم کاملاً این را می‌فهمید. احساس می‌کردم اگر ارتباطی ایجاد شود شاید حالم خوب شود. چون برای من دختر بودن یا پسر بودن مهم نبود. مهم حالم بود که خوب شود. اما بعد از ازدواج دیدم حالم خوب که نشد هیچ بدتر هم شدم. از جسم خودم متنفر بودم. شدم یک آدم بسیار پرخاشگر! من کسی بودم که در دانشگاه معدل بالای ۱۷ بود. ولی بعد از ازدواج از درس و زندگی و همه چیز بیزار شدم. دانشگاه را اول کردم. سراسر زندگی‌ام تنش بود.

با این شرایط چی شد که بچه‌دار شدید؟

مدام می‌گفتند بچه بیایید زندگی‌تان خوب می‌شود.

نسبت به همسر تان احساس ناخوشایندی داشتید؟

تا زمانی قضیه زناشویی پیش نمی‌آمد خیلی هم رابطه خوبی داشتیم و مثل دو تا دوست بودیم. می‌نشستیم ایس یکس باکس بازی می‌کردیم، فوتبال و برنامه‌نویسی می‌دیدیم، او هم خوشحال بود که من چقدر روحیات مردانه او را درک می‌کنم. اما زمانی قضیه زناشویی پیش می‌آمد کاملاً تغییر می‌کردم.

چند سال با همسر تان زندگی کردید؟

۷ سال. که ۵ سالش فقط به خاطر پسر بود که زندگی می‌کردیم. در واقع دو سال بعد از ازدوایم گذاشتیم بچه بگیریم آمد، آن‌ها به چه مکافات!

چرا مکافات؟

بچه‌دار شدنم را معجزه خدا می‌نامم. چون بعد از تغییر جنسیت، دکتر هورمون‌هایم را چک کرد و تعجب کرد که من چگونه با این هورمون‌ها بچه‌دار شدم. چون میزان هورمون‌های زنانه‌ام خیلی پایین بود. از طرفی

از زمانی خیلی کوچک بودم به تنگ و ماشین و بازی‌های پسرانه علاقه داشتم و واقعا هم لذت می‌بردم. خانواده‌ها بسیار هراس دارند که مثلاً پسر ما رولب می‌زند، کفش‌های مادرش را می‌پوشد، یا دخترمان بازی‌های پسرانه می‌کند این موارد با افراد ترانس‌کسچوال فرق می‌کند چون بچه‌ها در یک برهه خاص به چنین چیزهایی علاقه‌مند می‌شوند. اما نگرانی زمانی به وجود می‌آید که وقتی فرد بزرگتر می‌شود می‌بیند اصلاً نمی‌تواند مانند همجنس‌انش رفتار کند و رفتاری را نشان می‌دهد که کاملاً واضح است.

مثلاً چه رفتارهایی؟

مثلاً من از سن کم بهترین دوستم پسر بودم. چون احساس بهتری با آن‌ها داشتم. با دخترها همیشه یک حس خجالت و رودربایستی داشتم. یا زمانی بابام ریشش را می‌زد من منتظر می‌ماندم که فرجه را بردارم و به صورتم بزخم همیشه مامانم دعوا می‌کرد و می‌گفت تو نباید این کار را کنی تو دختری موی صورتت زیاد می‌شود یا اینکه سنم کم بود اما احساس می‌کردم به جای کار مشکل دارم. من حتی بارها خواب این را می‌دیدم که پسر شدم و خیلی خوشحالی می‌شدم. دقیقا یادم است؛ ده سالگی به بابام گفتم: من می‌خواهم پسر بشم عملی هست که بشه من را تبدیل به پسر کنه؟ گفت: نه ای نادر. اگر بلوغ دخترانه در تو اتفاق نیفتد ممکن است راهی وجود داشته باشد. تا ۱۳-۱۴ سالگی صبر کردم و با خیال راحت با دوچرخه در خیابان با پسرها کورس می‌گذاشتم حتی در بین آن‌ها اسم علی را برای خودم انتخاب کرده بودم. چون موهایم کوتاه بود و کسی نمی‌فهمید.

بلوغ دخترانه در شما اتفاق افتاد؟

در همین خیالات بودم که بلوغ دخترانه از ۱۳ سالگی در من اتفاق افتاد. البته در قضیه ترانس‌کسچوالی یکی از فاکتورهای مهم که راحت‌تر مجوز می‌دهند شما تغییر جنسیت دهید همین نرمال بودن تان است. پس از آن من ناامید شدم.

یعنی یک زندگی دخترانه را شروع کردید؟

مجبور شدم. در واقع پذیرفتم که دختر هستم و راهی ندارم. البته باز هم اگر می‌فهمانی می‌رفتم تیپ پسرانه می‌زدم. بارها به من می‌گفتند تو از دامن خوشش نمی‌آیدی. می‌گفتم من با دامن اعتماد به نفسم پایین می‌آید. از آرایش بدم می‌آمد و اگر مجبور به آرایش کردن می‌شدم بعد از آن حس خیلی بدی داشتم و فکر می‌کردم مثل دلقک‌ها می‌شوم. کفش پاشنه‌بلند که می‌پوشیدم نمی‌توانستم درست راه بروم. هفته به هفته موهایم را شانه نمی‌کردم.

ظاهر زنانه‌ام را وحیه مردانه؟

بله دقیقاً به این حالت می‌گویند قفس جسم. یعنی شما با افکار و احساسات کاملاً مردانه در یک جسم زنانه. همه هم ظاهر شما را می‌بینند. اگر من آن زمان می‌خواستم بروم به یک دختر ابراز احساسات کنم خیلی عجیب و مضحک به نظر می‌رسید.

یعنی شما نسبت به خانم‌ها حس خاصی داشتید؟

بله من اولین گرایش به یک خانم از یازده سالگی بود. یک دختر بچه که سه چهار سال از خودم کوچک‌تر بود را خیلی دوست داشتم ولی نمی‌توانستم بگویم چه جور دوستش دارم. بزرگ‌تر که شدم باز در مدرسه پیش می‌آمد که از کسی خوشم بیاید ولی نه می‌توانستم



تغییرات بعد از هورمون تراپی آغاز می شود، در من بادومین آمپول عادت ماهیانه قطع شد. تغییر صدا هم تقریباً از هفته سوم به وجود آمد و از سه چهار ماه بعد ریش و سبیل در آمد



و یکسری نیازها داری و این حالت‌های من که در این مدت شاهدش بودی به این دلیل است. خیلی ناراحت شد آن شب باهم خیلی گریه کردیم. بعد گفت چیکار کنیم؟ بچه چه می شود؟ گفتم می خواهی برویم خارج از کشور و به عنوان زن و شوهر باشیم ولی تو هیچ کاری با من نداشته باش و اجازه بده من بچه را بزرگ کنم و تو هم برو پی زندگی خودت. من هم سعی می کنم بچه که بزرگتر شد تغییر جنسیت بدهم. او چون خیلی به خانواده اش وابسته بود نپذیرفت. اما من دیگر نمی توانستم با او ادامه بدهم. گفت پس تکلیف بچه چه می شود؟ گفتم خدایی که این بچه را به من داده خودش بهتر می داند که چه می شود. این همه بچه طلاق در این جامعه وجود دارد یا بچه هایی که پدر و مادرهای شان در کودکی فوت می کنند الان من و تو هم نمی توانیم باهم زندگی کنیم. و اگر این بچه در یک محیط پر تنش باشد بدتر است.

بعد چی شد؟

من تلفن زدم و به مامانم گفتم. مامانم خیلی عادی برخورد کرد. چون از بچگی همیشه می گفت خدا در خلقت تو اشتباه کرده است. بعد هم به بابام توضیح دادم و او هم راحت پذیرفت اما دادگاه همه بچه ام بود. زمانی که همسرم به خانواده اش موضوع را گفته بود علی رغم اینکه پدرش اخلاق خاصی داشت، به من گفت: تو واقعا در این سال ها زجر کشیدی. ولی چون پسر من تنها نوه پسری شان بود بچه را از من گرفتند. خیلی سخت بود هم برای من و هم برای پسر من چون او عادت داشت شبها فقط کنار من می خوابید. پس از جدایی خانه مستقلی برای خودم گرفتم و هر چه هم خانواده ام گفتند بیا با خودمان زندگی کن نپذیرفتم. چون خوانده ام بالاخره یک کتابهایی بهم می زدند. به جز بابام که در کم کرد و بهم گفت: اگر فکر می کنی سیرجان اذیت می شوی و مردم ممکن است چیزی به تو بگویند از سیرجان برو یک شهر دیگر زندگی کن! گفتم: من وقتی خودم باشم از هیچی نمی ترسم. پس از این اتفاق حتی از آن سوپرمارکتی که قبلا خرید می کردم باز هم همان جا می رفتم و زمانی من را دیدند اصلا تعجب نکردند. انگار که آدمها باهم راحت تر شده بودند.

عمل تغییر جنسیت را کجا انجام دادید؟

همه عمل هایم را در اصفهان و تهران انجام دادم.

مراحل تغییر جنسیت به چه شکل است؟

ابتدا مشاوره کردند و نامه نوشتند و من را به پزشکی قانونی معرفی کردند. آن جا یکسری از حالت هایم را توضیح دادم و سپس من را به دادگاه معرفی کردند. دادگاه یک دوره ۶ ماهه برایم گذاشت که می بایست دوره های مشاوره را کامل بگذرانم تا مطمئن شوند که قطعاً ترنس سکچوال هستم. بعد از ۶ ماه یک تاییدیه می دهند که فرد از نظر ما این مشکل را دارد. تاییدیه را پیش پزشکی قانونی بردم. کسی که مسئول این قسمت بود بسیار آدم سخت گیری بود اما در مورد من وقتی که فهمیدم ازدواج کردم و بچه دارم، سریع مجوز داد چون معتقد بود با این وضعیت هیچ دلیلی ندارد که من بخوام الکی این کار را انجام بدهم یا جوگیر شده باشم. چون هیچ کس نمی آید تحت هیچ شرایطی از بچه اش بگذرد. من هم نگذشتم و هنوز هم من و بچه ام امیدواریم که او به سن قانونی برسد و حق انتخاب داشته باشد. تا آن زمان مجبورم به دیدارهای آخر هفته اکتفا کنم.

پس از گرفتن مجوز چه کردید؟

مجوز را که گرفتم دوباره تحویل دادگاه دادم و دادگاه تایید کرد و من رفتم دنبال عمل ها. پس از انجام عمل با نتیجه عمل ها رفتم ثبت احوال و نامم را تغییر دادم.

زمان عمل استرس نداشتید؟

به حدی راحت بودم که قابل وصف نیست. اولین عمل برداشتن سینه است. دومین عمل برداشتن رحم و تخمدان است و سپس یکی دو سال هورمون درمانی انجام می شود و بعد مرحله آخر که عمل آلت تناسلی انجام می شود.

عمل اول چطور بود؟

اول می بایست سینه را بردارند و بعد رحم و تخمدان اما من گفتم می خواهم هر دو عمل را باهم انجام بدهم. باینکه اصلاً از عمل خوشم نمی آید اما این عمل سخت را با جان و دل انجام دادم. وقتی سینه هایم را برداشتن، سبک شدم چون خیلی از آن ها متغیر بودم.

هورمون تراپی را از کی شروع کردید؟

از همان زمانی که مجوز می گیرید حتی قبل از عمل، افراد می توانند شروع کنند تا از نظر روحی برای عمل آماده شوند. من تقریباً از ۸ ماه قبل از عمل ام هورمون تراپی را شروع کردم ولی با دوز پایین، ولی بعد از عمل دوز را بالا بردند. اوایل با تزریق هورمون تستسترون ممکن است فرد عصبی شود، بدن بعضی افراد جوش بیرون می ریزد. تغییرات بعد از هورمون تراپی به افراد بستگی دارد، معمولاً از ۶ ماه بعد از تزریق عادت ماهیانه قطع می شود اما در من با دومین آمپول قطع شد. تغییر صدا هم تقریباً از هفته سوم به وجود آمد و بعد از یکماه کاملاً واضح بود و از سه چهار ماه بعد ریش و سبیل درآمد.

چه حسی داشتید زمانی در آینه نگاه می کردید؟

عالی بود. اصلاً قابل وصف نیست. خیلی از دخترهای فامیل بعد از تغییر جنسیت به من می گفتند چقدر خوب که پسر شدی. گفتم شما می دانید من با تمام وجود دوست داشتم دختر باشم چون از نظر من بهترین موجودات خدا زنان هستند یک قدرتی دارند که مردان ندارند. مردان ممکن است زور بازو داشته باشند ولی تمام قدرت در رابطه و اجتماع دست زنان است. متأسفانه زنان قدر زن بودن شان را نمی دانند.

عمل آخرتان به چه شکل انجام شد؟

عمل آخر، عمل آلت تناسلی بود که در آن از بدن خود فرد پیوند می زنند. بسیار جراحی سختی است و آخرین مرحله است. البته بستگی به فرد دارد که کی بدن و روحش آماده این عمل باشد. این عمل را یکی دو سال پیش انجام دادم و هنوز می خواهم تا ۵-۶ ماه دیگر عمل پیشرفته ترش را هم انجام بدهم که آن عمل بسیار سنگین است و شاید ۷-۸ ساعت طول بکشد اما می گویم من باید تا آخرش را بروم.

هزینه عمل های تان چقدر شد؟

سی میلیون تومان. البته افرادی هم بودند که در بیمارستان های عمومی با ۴-۵ تومان سر و ته قضیه را هم آوردند.

این مشکل ژنتیکی است؟

علتش دقیق مشخص نیست. از مامانم که پرسیدم، گفت: زمانی که من را باردار بوده استرس هایی به او وارد شده که خیلی توی شکمش لرزیدم و شاید استرس های دوران بارداری علتش باشد.

بعد از تغییر جنسیت، چه اتفاقی در زندگی افراد رخ می دهد؟

بعد از تغییر جنسیت مشکلات اجتماعی زیادی برای فرد به وجود می آید. حرف و حدیث های زیادی آن اوایل می شنوند، مثلاً در مورد من می گفتند بچه اش واسش مهم نبود و خودخواه است، یک عده می گفتند همچسگر است، یک عده می گفتند جوگیر شده، اما هیچ کدام از این حرف ها برایم مهم نبود چون آنقدر آن حس برایم شیرین بود که حد نداشت و تنها خدا در بدترین شرایط و تنهایی هایم به من کمک کرد. مشکل دیگر پس از تغییر جنسیت این است زیاد با احساسات مان بازی می شود. افراد زیادی به سمت آمدند چون فکر می کردند زنان را کاملاً می شناسم و درک می کنم. در حالی که من اصلاً از زنان چیزی نمی دانم. چون جسمم زن بوده اما روح و روان و احساساتم مردانه بوده است. از طرفی کسی که اختلال هویت دارد باید از بچگی این حالت ها را داشته باشد نه اینکه ۱۷-۱۸ سالگی به خاطر توجه بیشتر بخواند دختر یا پسر شود، همچنین خانواده ها بداند فرزندشان اگر ترنس باشد تحت هر شرایطی این کار را می کند و هر چه این عمل زودتر انجام شود، مثلاً اگر فرد زن سر بلوغ هورمون تراپی را شروع کند از نظر قد و قامت خیلی نرمال تر می شود و حالش بهتر است. نکته دیگر ترنس بودن ربطی به رفتار و اخلاق فرد ندارد و به خانواده ای که فرد در آن رشد کرده بستگی دارد. اگر کسی رفتار بدی دارد نباید به ترنس بودنش ربطش دهند و قرار نیست همه افراد ترنس آدم های بدی باشند.

بعد از تغییر جنسیت امکان ازدواج هست؟

ازدواج صد درصد امکان پذیر است اما بچه دار شدن نه، البته امکان بچه دار شدن در کشورهای اروپایی مثل انگلیس هست اما در ایران نیست. اما حالا من که بچه ام را دارم و ترجیحاً اگر بخوام با کسی ازدواج کنم یا بچه نیاید بخواد یا خودش داشته باشد، یا باید آی بی اف انجام بدهم.

الان دنیای شما کاملاً مردانه است؟

کاملاً وقتی آدم هویت خودش را داشته باشد لذت می برد. البته افرادی که می خواهند این کار انجام دهند فکر نکنند بعد از تغییر جنسیت زندگی شان عالی می شود. می توانم بگویم صد برابر مشکلات شان بیشتر می شود. توصیه می کنم افرادی که چنین مشکلی دارند تا از خودشان مطمئن نشدن دنبال تغییر جنسیت نروند چون وقتی از خود مطمئن باشی اصلاً برایت قضاوت دیگران مهم نیست و راحت خودت را عنوان می کنی و در این مورد صحبت می کنی. نه خجالت می کشی نه ترسی.

پسر تان همه قضیه را می داند؟

بله همه چیز را برایش تعریف کردم. البته در حدی که برایش قابل فهم باشد چون یکبار خودش آمد از من پرسید، گفتم پسرم اگر در راه راه داشت هیچ وقت این کار را انجام نمی دادم و تحت هر شرایطی با تو می ماندم. ولی حتی اگر من به عنوان مادرت هم بودم آن ها تو را از من می گرفتند.

پسر تان شما را چه می نامد؟

اوایل بابا می گفت اما بعد گفتم به من بابا بگو چون بابات ناراحت می شود و اسمم را بگو.